

یسوع الملک یدخل اورشلیم

¹ وَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ أورشليمَ إِلَى بَيْتِ قَاجِي وَبَيْتِ عَنِّيَا، عِنْدَ جَبَلِ الرَّثُونِ، أَرْسَلَ اثْنَيْنِ مِنْ تَلَامِيذِهِ ² وَقَالَ لَهُمَا: اذْهَبَا إِلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمَامَكُمَا، فَلِلَّوْفَتِ وَأَتِيَا دَاخِلًا إِلَيْهَا تَجِدَانِ جَحْشًا مَرْبُوطًا لَمْ يَجْلِسْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، فَخَلَاهُ وَأَتِيَا بِهِ. ³ وَإِنْ قَالَ لَكُمْ أَحَدٌ: لِمَاذَا تَفْعَلَانِ هَذَا؟ فَقُولَا: الرَّبُّ مُخْتِاجٌ إِلَيْهِ، فَلِلَّوْفَتِ يُرْسِلُهُ إِلَيْنَا. ⁴ فَمَضَيَا وَوَجَدَا الْجَحْشَ مَرْبُوطًا عِنْدَ الْبَابِ خَارِجًا عَلَى الطَّرِيقِ فَخَلَاهُ. ⁵ فَقَالَ لَهُمَا قَوْمٌ مِنَ الْقِيَامِ هُنَاكَ: مَاذَا تَفْعَلَانِ تَخْلَانِ الْجَحْشَ؟ ⁶ فَقَالَ لَهُمَا كَمَا أَوْصَى يَسُوعُ، فَتَرَكَوهُمَا. ⁷ فَأَتِيَا بِالْجَحْشِ إِلَى يَسُوعَ، وَالْقَبَا عَلَيْهِ نِيَابَتُهُمَا فَجَلَسَ عَلَيْهِ. ⁸ وَكَثِيرُونَ قَرَشُوا نِيَابَتَهُمْ فِي الطَّرِيقِ، وَآخَرُونَ قَطَعُوا أَغْصَانًا مِنَ الشَّجَرِ وَقَرَشُوهَا فِي الطَّرِيقِ. ⁹ وَالَّذِينَ تَقَدَّمُوا وَالَّذِينَ تَبِعُوا كَانُوا يَصْرُخُونَ قَائِلِينَ: أَوْصَنَّا، مُبَارَكُ الْآتِي الْآتِي بِاسْمِ الرَّبِّ، ¹⁰ مُبَارَكَةُ مَمْلَكَةُ أَبِيْنَا دَاوُدَ الْآتِيَةِ بِاسْمِ الرَّبِّ، أَوْصَنَّا فِي الْأَعَالِي.

¹¹ فَدَخَلَ يَسُوعُ أورشليمَ وَالْهَيْكَلِ، وَلَمَّا نَظَرَ حَوْلَهُ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ إِذْ كَانَ الْوَقْتُ قَدْ أَمْسَى خَرَجَ إِلَى بَيْتِ عَنِّيَا مَعَ الْاِثْنَيْنِ عَشَرَ.

یسوع یلعن شجرة تین

¹² وَفِي الْعَدِ لَمَّا خَرَجُوا مِنْ بَيْتِ عَنِّيَا جَاعَ. ¹³ فَتَنَظَرَ شَجَرَةً تَيْنَ مِنْ بَعِيدٍ عَلَيْهِ وَرَقٌ، وَجَاءَ لَعْلَهُ يَجِدُ فِيهَا شَبْنًا، فَلَمَّا جَاءَ إِلَيْهَا لَمْ يَجِدْ شَبْنًا إِلَّا وَرَقًا، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ وَقْتُ التَّيْنِ. ¹⁴ فَقَالَ يَسُوعُ لَهَا: لَا تَأْكُلْ أَحَدٌ مِنْكِ ثَمَرًا بَعْدَ إِلَى الْآبِدِ. وَكَانَ تَلَامِيذُهُ يَسْمَعُونَ.

یسوع یطرد التجار من الهيكل

¹⁵ وَجَاءُوا إِلَى أورشليمَ. وَلَمَّا دَخَلَ يَسُوعُ الْهَيْكَلِ ابْتَدَأَ يُخْرِجُ الَّذِينَ كَانُوا يَبِيعُونَ وَيَسْتَرُونَ فِي الْهَيْكَلِ وَقُلُبَ مَوَائِدَ الصَّابِرَةِ وَكَرَاسِيَّ بَاعَةِ الْحَمَامِ، ¹⁶ وَلَمْ يَدَعْ أَحَدًا يَخْتِازُ الْهَيْكَلِ بِمَتَاعٍ. ¹⁷ وَكَانَ يُعَلِّمُهُمْ قَائِلًا لَهُمْ: أَلَيْسَ مَكْتُوبًا: "بَيْتِي بَيْتُ صَلَاةٍ يُدْعَى لِجَمِيعِ الْأُمَمِ"، وَأَنْتُمْ جَعَلْتُمُوهُ مَعَارَةً لُصُوصَ. ¹⁸ وَسَمِعَ الْكَتَبَةُ وَرُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ قَاتِلِينَ كَيْفَ يُهْلِكُونَهُ لِأَنَّهُمْ خَافُوهُ إِذْ بُهِتَ الْجَمْعُ كُلُّهُ مِنْ تَعْلِيمِهِ. ¹⁹ وَلَمَّا صَارَ الْمَسَاءُ خَرَجَ إِلَى خَارِجِ الْمَدِينَةِ.

الصلاة والغفران

²⁰ وَفِي الصَّبَاحِ إِذْ كَانُوا مُجْتَازِينَ رَأَوْا النَّيْبَةَ قَدْ يَسِسَتْ مِنَ الْأَصُولِ. ²¹ فَتَذَكَّرَ بُطْرُسُ وَقَالَ لَهُ: يَا سَيِّدِي، انْظُرْ،

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

¹ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیتعنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،² بدیشان گفت: بدین قریهای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کَرِه الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچکس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.³ و هرگاه کسی به شما گوید: چرا چنین می کنید؟ گوید: خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی تأمل آن را به اینجا خواهد فرستاد.⁴ پس رفته کَرِه های بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می کردند،⁵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: چه کار دارید که کَرِه را باز می کنید؟⁶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.⁷ آنگاه کَرِه را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.⁸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.⁹ و آنانی که پیش و پس می رفتند، فریادکنان می گفتند: هوشیعیانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می آید.¹⁰ مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می آید به اسم خداوند، هوشیعیانا در اعلی علیین.

¹¹ و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازه به بیت عنیا رفت.¹² بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می آمدند، گرسنه شد.¹³ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.¹⁴ پس عیسی توجّه نموده، بدان فرمود: از این پس تا به ابد، هیچکس از تو میوه نخواهد خورد. و شاگردانش شنیدند.

ورود عیسی به معبد گشت

¹⁵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل معبد گشت، به بیرون کردن آنانی که در معبد خرید و فروش می کردند شروع نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،¹⁶ و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان معبد بگذرد،¹⁷ و تعلیم داده، گفت: آیا مکتوب: "نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امّت ها نامیده خواهد شد؟" اما شما آن را

الَّتِي لَعَنَهَا قَدْ يَبَسَتْ. ²² فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُمْ: لِيَكُنْ لَكُمْ إِيمَانٌ بِاللَّهِ. ²³ لَأَتِي الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنْ مَنْ قَالَ لِهَذَا الْجَبَلِ: اثْقُلْ وَانْطَرِخْ فِي الْبَحْرِ، وَلَا يَشْكُ فِي قَلْبِهِ، بَلْ يُؤْمِنُ أَنْ مَا يَقُولُهُ يَكُونُ، فَمَهْمَا قَالَ يَكُونُ لَهُ. ²⁴ لِذَلِكَ أَقُولُ لَكُمْ: كُلُّ مَا تَطْلُبُونَهُ حَيْثَمَا تُصَلُّونَ قَامِنُوا أَنْ تَتَالُوهُ فَيَكُونُ لَكُمْ. ²⁵ وَمَتَى وَقَعْتُمْ تُصَلُّونَ قَاعَفَرُوا إِنْ كَانَ لَكُمْ عَلَى أَحَدٍ شَيْءٌ لِكَيْ يَغْفِرَ لَكُمْ أَيْضاً أَبُوكُمْ الَّذِي فِي السَّمَاوَاتِ زَلَايَكُمْ. ²⁶ وَإِنْ لَمْ تَغْفِرُوا أَنْتُمْ لَا يَغْفِرَ أَبُوكُمْ الَّذِي فِي السَّمَاوَاتِ أَيْضاً زَلَايَكُمْ.

سلطان يسوع

²⁷ وَجَاءُوا أَيْضاً إِلَى أُورُشَلِيمَ. وَفِيمَا هُوَ يَمْشِي فِي الْهَيْكَلِ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ وَالشُّيُوعُ، ²⁸ وَقَالُوا لَهُ: يَايَ سُلْطَانِ تَفْعَلُ هَذَا وَمَنْ أَعْطَاكَ هَذَا السُّلْطَانَ حَتَّى تَفْعَلَ هَذَا؟ ²⁹ فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُمْ: وَأَنَا أَيْضاً أَسْأَلُكُمْ كَلِمَةً وَاحِدَةً. أَجِيبُونِي، فَأَقُولُ لَكُمْ يَايَ سُلْطَانِ أَفْعَلُ هَذَا. ³⁰ مَعْمُودِيَّةُ يُوَحْنَّا، مِنَ السَّمَاءِ كَانَتْ أَمْ مِنَ النَّاسِ؟ أَجِيبُونِي. ³¹ فَكَذَّبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ قَائِلِينَ: إِنْ قُلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، يَقُولُ: فَلِمَذَا لَمْ تُؤْمِنُوا بِهِ؟ ³² وَإِنْ قُلْنَا مِنَ النَّاسِ، فَخَافُوا الشَّعْبَ. لِأَنَّ يُوَحْنَّا كَانَ عِنْدَ الْجَمِيعِ أَنَّهُ بِالْحَقِيقَةِ نَبِيٌّ. ³³ فَأَجَابُوا وَقَالُوا لِيَسُوعَ: لَا نَعْلَمُ. فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُمْ: وَلَا أَنَا أَقُولُ لَكُمْ يَايَ سُلْطَانِ أَفْعَلُ هَذَا.

مغاره دزدان ساخته‌اید. ¹⁸ چون رؤسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می‌بودند. ¹⁹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

²⁰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند. ²¹ پطرس به‌خاطر آورده، وی را گفت: ای استاد، اینک، درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده! عیسی در جواب ایشان گفت: به خدا ایمان آورد، زیرا که هرآینه به شما می‌گویم، هر که بدین کوه گوید: منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هرآینه هر آنچه گوید بدو عطا شود. ²⁴ بنابراین به شما می‌گویم، آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد. ²⁵ و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطای شما را معاف دارد. ²⁶ اما هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.

²⁷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در معبد می‌خرامید، رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، گفتندش: به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بجا آری؟ ²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: من از شما نیز سخنی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم. ³⁰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید. ³¹ ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: اگر گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید. ³² و اگر گوییم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نیای برحق می‌دانستند. ³³ پس در جواب عیسی گفتند: نمی‌دانیم. عیسی بدیشان جواب داد: من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را بجا می‌آورم.